

لیکو

تک‌بیتی‌های بلوچی

گردآوری، بازسرای و مقدمه

منصور مؤمنی

فرهنگ نشرنو
با همکاری نشر آسیم
تهران - ۱۴۰۱

واژه‌نامک

عبارات و نام‌هایی در لیکوها هستند که بی تغییر و ترجمه وارد متن فارسی شده‌اند. آنها یا نام محلی هستند یا خاطره‌ای فرهنگی در دل دارند. همین‌هایی که در این واژه‌نامک معرفی شده‌اند و بعضی از آنها مثل «روسی» و «بورجان» و «سوران» حضوری مکرر نیز دارند. این واژه‌نامک از مزاحمت اعداد پانویسی در متن اشعار پیشگیری می‌کند.

بیان‌های دیگری از همین نام و نقش‌اند.

پیگل: روستایی از توابع شهرستان خاش است، در مسیر خاش به ایرانشهر. در لغت‌نامه دهخدا پیگل به عنوان محلی در راه خاش به بمپور، میان خاش و کارواندر، و در ۶۰ هزار گزی خاش معرفی شده است.

تمندان: روستایی سرسبز و تاریخی از توابع شهرستان خاش و نزدیک به آتشفشان تفتان است. بر اساس سرشماری سال ۱۳۹۵ در آنجا

بمپور: شهری کهنسال است در نزدیکی ایرانشهر. رودخانه و سدّی نیز به همین نام دارد. شیرمحمد اسپندار، دونلی‌نواز بزرگ ایرانی، زاده و ساکن آنجاست.

بورجان: کسی را که موی طلایی دارد بور می‌گویند. بورجان لیکوها بیشتر کنایه از محبوب یا معشوق است. علاوه بر آن بور همان پور (=پسر) است؛ پس بورجان نیز، می‌شود پسر جان.

پریوار: از نقش‌های سوزن‌دوزی بلوچی‌ست. پدپوار و پکیوار

۲۷۲ نفر در ۸۴ خانواده زندگی می‌کرده‌اند.

پیچ و خم سرباز یکی از جاده‌های حادثه‌ساز ایران است.

دزدآب: نام پیشین زاهدان تا زمان پهلوی اول بوده است. گفته‌اند او در سال ۱۳۰۸ در سفری به سیستان و بلوچستان از شوکت‌الملک علم روایاتی از آبادی از دست‌رفته‌ای به نام زاهدان کهنه شنید. همان نام را به دزدآب داد. حکایت دیگری این تغییر نام را حاصل دیدار رضاشاه با سیک‌هایی می‌داند که در آن روزگار در آنجا بسیار بودند. ریش و موی بلند سیک‌ها و دستاری که بر سر داشتند، هیبتی زاهدانه به آنها می‌داد و همین، او را واداشت تا دزدآب را زاهدان بنامد.

سرحد: منطقه شمالی بلوچستان که از دامنه‌های تفتان تا خاش و زاهدان و میرجاوه را در بر می‌گیرد. راه ریلی ایران به شبه‌قاره هند از آنجا در میرجاوه آغاز می‌شود.

سیمسور: گیاهی بهاری و خودرو که در تازگی و خردی خوراکی انسان است، و بزرگ و درشت که می‌شود به شتر می‌رسد.

سوپر: هر جا در این کتاب به این کلمه برسیم اشاره به وانت‌های سوپر دولوکس تویوتا است که محبوب مردم بلوچستان بوده‌اند و هستند هنوز.

دشت آب‌خوان: از توابع شهرستان خاش و مجموعه‌ای از چند روستاست. آب در آنجا خواسته‌ای مکرر است.

سوران: شهر کوچکی است در جنوب غربی سراوان. آنجا و دیگر جاهای سراوان خرماهایی بسیار مرغوب و متنوع دارند. بخش مهمی از بهترین رطب‌های مضافتی که به سفره ایرانیان می‌رسد از نخلستان‌های آنجاست اگرچه به نام جاهای دیگری بسته‌بندی می‌شوند.

روسی: موتورسیکلت‌های تنومند ساخت شوروی آن زمان. نام اصلی آنها ایژ است، و هنوز نیز محبوب کویریان هستند.

سیب: سبب هم گفته می‌شود. یکی دیگر از شهرهای کوچک نزدیک سراوان و همسایه سوران است.

ریگپوت: روستای کوچکی در جوار بمپور و از توابع ایرانشهر است.

سیبی: شهری در ایالت بلوچستان پاکستان است. به آن سیوه یا سیی هم گفته می‌شود. جنگ‌های سی ساله سردار سیبی میرچاکر رند با گوهرام (= بهرام) لاشاری در قرن شانزدهم میلادی فجایعی بزرگ برای آنجا و دیگر جاهای بلوچستان

سبزل: کسی که پوستی تیره و گندم‌گون دارد. در فارسی به او سبزه می‌گوییم. در زبان لیکو به محبوبه و معشوقه اطلاق می‌شود.

سرباز: منطقه‌ای چهارفصل و حاصل‌خیز در جنوب بلوچستان و نزدیک به چابهار. انبه، موز، انار، پرتقال و خربزه درختی (= پاپایا) از میوه‌های آنجا هستند. جاده پر

کویته شهری باستانی است که بنای آن به قرن ششم میلادی و دوره ساسانیان بازمی‌گردد.

گوربند: روستا و منطقه‌ای سرسبز در نزدیکی زاهدان است. چشمه‌های آب گوارایی دارد و درختان بنه (= پیسته کوهی) و گز در آنجا بسیارند.

مهری: نژادهای مختلف شتر در بلوچستان نام‌های متفاوتی دارند و به کارهای گوناگونی گرفته می‌شوند. مهری‌ها سواری و چابک‌اند.

هامبر (Humber): دوچرخه‌ای انگلیسی که در دهه‌های چهل و پنجاه بازار بزرگی در ایران داشت.

به بار آورد. حماسه‌های بلوچ راوی نبردهای آن دوست.

شستون: نام پیشین سراوان بوده است. آنجا شرقی‌ترین منطقه ایران و دارای سنگ‌نگاره‌های باستانی بسیار است. سفال کلپورگان که از صنایع دستی جهانی شده ایران است، در شهرستان سراوان تولید می‌شود.

گوشه: از روستاهای خوش آب و هوای پای تفتان و از توابع شهرستان خاش است. در بعضی از نقشه‌ها به نام «گوشه» نیز ثبت شده است.

کویته: بزرگ‌ترین شهر تمام منطقه بلوچستان و اکنون مرکز ایالت بلوچستان در کشور پاکستان است.

نامہ ای بفرست
 می خوانمش خودم
 خیال تو را می دانم ای دوست!

کاگدے دیم دئے من وتی وانین
 من وتی دوستے متلبا زانین

بِدمِ بر سرم مولوی صاحب
 دعایی بدہ
 دل آرام کن

مولوی ساہب منی سرا دم کن
 کاگدے دیم دئے منی دلا جم کن

بی شبان می رسند میشان و گلّه
 بی شیر می رسند
 میشانِ گلّه

میش گُباران انت، واجه ایش گوّن نے
 من وت ایش زانین، تاجگ ایش مان نے

در باز کن
 رو به رو بنشینیم
 ببینیم
 برادر ستمگرت را برام

ته در ا پاچ کن دۆ په دۆ نندین
 زالمین براسیت پر من گندین

روسی را سواری و
 فرو می آیی از سرازیری
 تو را دیده ام
 گریه امانم نمی دهد.

روسیا سواری شہ سرا شیوگ
 من ترا دیست گی منا گریوگ

مجنونِ خفته به راهم من
 بسته به عشق و
 رفته از شما

من گنوک بوتان برا رهسران وپتان
 شه بارگئے دردان په دیم رپتان

کوچیدند و رفتند مردم
 نسیمی بوزد ای کاش
 بویشان را بیاورد.

هلکان لڈ انت رئون کوها
 گوات شمال کشیت بیاریت شمه بوا

شکسته میل توپی دو چرخه ام
 سوخته سرزمینم از
 خیلِ صوفیان

چرکِ منی پُشتگِ شه میل توپیا
 مُلکان سَهتگِ بازین سوپیا

– از کجا می آیی؟
 – از تفتان
 سرخ جامه آمده جانان.

شہ کجا یائے؟ شہ کۆهے تپتانا
 دلبرۆن یهتک گۆن سهرین گمتانا

بہ کوہ می روم
 بر کوہ می نشینم
 برگ نخلی می کَنَم و
 فالی می گیرم

من رئین کوّھا، کوّہ سرے نندین
 پیشکے سِندین مازکے بندین

دوباره شلوغ است خانهات
 بازارِ سوران است
 این جور قرق انگار اینجا

تی گیسے دوارگ باز شُلک بوتگ
 سورانی بازار چۆن کُرک بوتگ